

## دروس معرفت نفس علامه آیت الله حسن زاده آملی

### درس دوم

در درس اوّل دانستیم که هر چه مشهود ما است وجود دارد یعنی موجود است بلکه خود وجود است و تا حدّی در مشهودات خود کاوش کردیم و آن‌ها را با یک‌دیگر سنجیدیم و نتیجه گرفتیم که انسان دانا اشرف از اقسام دیگر است.

اکنون گوییم که این کاونده و سنجنده و نتیجه گیرنده کیست؟ و به عبارت دیگر، این که تمیز بین آن اقسام داد و ترتیب مقام در آن‌ها قائل شد و حکم کرد که این نوع، اشرف از آن نوع است، کیست؟ نه این است که آن تمیز و آن حکم از آثارند و همه آثار از موجود است نه از معدوم؟ پس آن که تمیز داد و حکم کرد موجود است. نه این است که این ممیّز و حاکم منم و توئی؟ و نه این است که هر یک از ما دارای چیزی است که تمیز دهنده است؟ پس آن چیز، یا بیرون از ما است یا بیرون از ما نیست و هیچ‌یک از ما بر این مطلب اعتراض ندارد؛ نه چنین است؟

حال که وجداناً و عیاناً می‌دانیم که این ممیّز و حاکم، هر یک از ما است و هر یک از ما دارای این چیز تمیزدهنده است که در هر حال و در هر جا و در هر وقت دارای آن است، می‌پرسیم که ذات آن چیز یعنی گوهر و سرشت آن چیست و چگونه موجودی است؟ و اگر گفتیم در بیرون ما است، چگونه با ما ربط دارد؟ وانگهی ما کیستیم که او در بیرون ما است؟ و اگر گفتیم در ما است در کجای ما است؟ و اگر گفتیم عضوی از اعضای پیدا یا پنهان ما است؛ کدام عضو است؟

آیا انسانِ مرده که تمام اعضا و جوارح ظاهر و باطن او صحیح و کامل است دارای «آن چیز» است که انسانِ مرده هم ممیّز است؟ می‌بینیم که نیست؛ و اگر آن چیز هیچ‌یک از اعضا نیست، پس به مُردن، انسان چه شده است؟ آیا معدوم شده است یا باز موجود است؟ و اگر معدوم شده است؛ آیا خودش نابود شده است و ذات خود را نابود کرده است یا دیگری او را نابود کرده است؟ و دربارهٔ دیگری می‌پرسیم که این دیگری کیست که او را نابود کرده است، و چرا او را نابود کرده است، و او چرا از خود دفاع نکرده است؟ و اصلاً نابود کردن «بود» چه معنی دارد؟ و

چگونه «بود» نابود می‌شود؟ و می‌توان باور کرد که خودش نابود شده است و یا خودش ذات خود را نابود کرده است؟ و اگر باز موجود است به کجا رفته است و به مُردن چه شده است؟ و چرا او را با چشم نمی‌بینیم؟ و خود مُردن یعنی چه و فرق آن با زیستن چیست؟ یعنی موت چیست و حیات چیست؟ آیا مردن به معنی معدوم‌شدن است یا معنای دیگری دارد؟

و باز سؤال پیش می‌آید که «من» کیستم که دارای آن چیزم؟ آیا «من» غیر از آن چیزم یا عین آنم؟ و این که می‌گویم «من» تمیز داده‌ام و «من» سنجیده‌ام، آیا گوینده این مطلب یعنی این حاکم و ممیز و مقایس، غیر از آن «من» است یا همان «من» است؟ و اگر گوییم عین «من» نیست و جز «من» است، چگونه کاری را که دیگری یعنی آن چیز کرده است به خود نسبت می‌دهم؟ که من کرده‌ام؛ و به همین منوال پرسش‌های بسیاری پیش می‌آید. آیا نباید در یک‌یک آن‌ها بحث کرد؟ آیا نباید اهل حساب بود؟ آیا نباید بدانیم کیستیم؟ چگونه حکم می‌فرمایید؟

اینک در این درس تنها مطلب بی‌دغدغه‌ای که بدان اعتراف داریم این است که **هریک از ما دارای چیزی هست که بدان چیز تمیز می‌دهد و مقایسه می‌کند و حکم می‌نماید و نتیجه می‌گیرد.** آن چیز را باید به نامی بخوانیم؛ به هر اسمی می‌خوانی مختاری. در نام‌گذاری دعوی نداریم؛ خواه قوه ممیزه‌اش خوانی، خواه قوه عاقله‌اش نامی، خواه نفس ناطقه‌اش دانی. خواه به روح یا به عقل یا به خرد یا به جان یا به روان یا به نیرو یا به «من» یا به «أنا» یا به دیگر نام‌ها بدان اشارت کنی. و **آن‌چه در این مقام اهمیت بسیار بسزایی دارد این است که باید کتاب وجود خود را فهمیده ورق بزنی و کلمه‌کلمه آن را ادراک کرده و یافته و رسیده، پیش برویم** که این قوه ممیزه چیست؟ و این انسان کیست و کجایی است و به کجا می‌رود و آغاز و انجامش چه خواهد بود؟ آیا عاطل و باطل است و ترکیب و مزاجی اتفاقی است و به تراکم ذرات به نام اتم‌ها و نوترون‌ها و پروتن‌ها صورتی چینی پدید آمده است و مُردن، اضمحلال و انحلال و از هم گسیختگی آن‌ها است و با ویران‌شدن بدن و خرابی آن، دیگر انسانی نیست و کسی باقی نمانده است، چنان‌که کوزه‌ای اتفاقی پدید آمد و پس از چندی شکست و دیگر کوزه‌ای نیست؟ ببینیم از روی منطق دلیل و برهان به کجا می‌رسیم و چه نتیجه می‌گیریم